[**سگ قصاب**](http://yekdastanak.blogfa.com/post-84.aspx)

قصاب با دیدن سگی که به طرف مغازه اش نزدیک می شد حرکتی کرد که دورش کند اما کاغذی را در دهان سگ دید .کاغذ را گرفت.روی کاغذ نوشته بود" لطفا ۱۲ سوسیس و یه ران گوشت بدین" . ۱۰ دلار همراه کاغذ بود.قصاب که تعجب کرده بود سوسیس و گوشت را در کیسه ای گذاشت و در دهان سگ گذاشت .سگ هم کیسه راگرفت و رفت .
قصاب که کنجکاو شده بود و از طرفی وقت بستن مغازه بود تعطیل کرد و بدنبال سگ راه افتاد .
سگ در خیابان حرکت کرد تا به محل خط کشی رسید . با حوصله ایستاد تا چراغ سبز شد و بعد از خیابان رد شد.قصاب به دنبالش راه افتاد. سگ رفت تا به ایستگاه اتوبوس رسید نگاهی به تابلو حرکت اتوبوس ها کرد و ایستاد .قصاب متحیر از حرکت سگ منتظر ماند .
اتوبوس امد, سگ جلوی اتوبوس امد و شماره انرا نگاه کرد و به ایستگاه برگشت .صبر کرد تا اتوبوس بعدی امد دوباره شماره انرا چک کرد اتوبوس درست بود سوار شد.قصاب هم در حالی که دهانش از حیرت باز بود سوار شد.
اتوبوس در حال حرکت به سمت حومه شهر بود وسگ منظره بیرون را تماشا می کرد .پس از چند خیابان سگ روی پنجه باند شد و زنگ اتوبوس را زد .اتوبوس ایستاد و سگ با کیسه پیاده شد.قصاب هم به دنبالش.
سگ در خیابان حرکت کرد تا به خانه ای رسید .گوشت را روی پله گذاشت و کمی عقب رفت و خودش را به در کوبید .اینکار را بازم تکرار کرد اما کسی در را باز نکرد.
سگ به طرف محوطه باغ رفت و روی دیواری باریک پرید و خودش را به پنجره رساند و سرش را چند بار به پنجره زد و بعد به پایین پرید و به پشت در برگشت.
مردی در را باز کرد و شروع به فحش دادن و تنبیه سگ و کرد.قصاب با عجله به مرد نزدیک شد و داد زد :چه کار می کنی دیوانه؟ این سگ یه نابغه است .این باهوش ترین سگی هست که من تا بحال دیدم.
مرد نگاهی به قصاب کرد و گقت:تو به این میگی باهوش ؟این دومین بار تو این هفته است که این احمق کلیدش را فراموش می کنه !!!
**­**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**نتیجه اخلاقی :
اول اینکه مردم هرگز از چیزهایی که دارند راضی نخواهند بود.
و دوم اینکه چیزی که شما انرا بی ارزش می دانید بطور قطع برای کسانی دیگر ارزشمند و غنیمت است .
سوم اینکه بدانیم دنیا پر از این تناقضات است.
پس سعی کنیم ارزش واقعی هر چیزی را درک کنیم و مهمتر اینکه قدر داشته های مان را بدانیم** .